



خسرو امیر حسینی

# بازنشستگان گنجینه تجربه و علم‌اند

## جان من است او هی مزیندش

### آن من است او هی مبریدش

تعامل با بازار، فناوری، اقتصاد و فرهنگ کشورهای پیشرفته با پیچیدگی‌های جهان مدرن در چالش هستند. به همین سبب نیز شکل‌گیری و موفقیت نهادها در شرایط کنونی کشورهای در حال توسعه به مراتب مشکل‌تر از شرایط طبیعی است که در گذشته کشورهای پیشرفته طی کرده‌اند. هر چند تاریخ، دانش و تجربه کشورهای پیشرفته در توسعه اجتماعی و اقتصادی درس‌های فراوانی برای کشورهای در حال توسعه دارد ولی به هیچ وجه کافی و بسنده نیست و این را صدها تجربه در این حوزه ثابت نموده است. پیش بردن توسعه در این کشورها بدون شناخت و درک عمیق جامعه و کسب و کار ناممکن است. شکل‌گیری و استقرار نهادهای تأثیرگذار بر ساختارها مستلزم پذیرش ارزش‌ها و اصولی مبتنی بر حرمت و برابری حقوق انسان‌ها و اهمیت و الویت دادن به سرمایه انسانی است تا مشارکت افراد برای موفقیت و پایداری آن نهاد ممکن گردد.

کاری که نه با گفتار بلکه با عملکرد بلندمدت و الگو شدن در رفتار، آماده کردن عرصه تعامل و توانایی ارائه راهکارهای سنجیده و سازنده و کسب اعتماد همگانی میسر است. این نخبگان باید توانایی برداشتن موانع و حل مشکلات را در عین لحاظ نمودن منابع پیچیده و متضاد تمامی ذینفعان و جامعه داشته باشند. این مهم نیازمند درایتی عمیق است.

همه اینها در حالی است که توسعه و پیشبرد نهادها با محدودیت‌های درونی و بیرونی بسیاری مواجه است و ریسک‌های متعددی را متوجه فعالان می‌سازد و انگیزه و شوق برای کارهای نهادی را سرکوب و هزینه‌های آن را به شدت افزایش می‌دهد و نتیجه‌اش آن است که گروهی به دعوی تشکیل‌گرایی و به سودایی دیگر فعال می‌شوند و اندک شمارند افرادی که در جستجوی رشد و پیشرفت جامعه و نه به سودای منفعت فردی به میانه این میدان پرخطر می‌ایند و نیز اندک ترند آنانکه به درایت و خصل و منشی دست می‌یابند تا از این موج و گرداب‌های هایل به ساحل رسند.

بخش کوچکی از این ویژگی‌ها چون هوش منطقی و عاطفی تا حدی ذاتی هستند ولی این درایت، خصل، منش‌ها و انگیزه‌ها با اراده آگاهانه تلاش سخت و خود دل‌خوردن در فرایندی سخت و طولانی شکل می‌گیرد. به همین سبب نیز بخش مهم و گرانبهایی از سرمایه اجتماعی بدل می‌شود که حفظ آن برای جوامع در حال توسعه اهمیت حیاتی دارد.

پرانجوخ و تو چون چفته کمانی  
به کجا رسیده ایم که بازنشسته‌هایی که با جان و دل از بن تا انتهای هر توانمندی را بنا نهاده و موی سپید و چروک پیشانی آنان گواه این مدعا است بروند کنج خانه با اندک ریالی تا جوانی خام دانش آموخته این بنگاه‌های مدرک دهی بر مسند نشینند که نه سرمای زمستانی بر تنش نشسته نه گرمای تابستان تجربه امثال اوشان برایشان تعیین و تکلیف کند بیاید ریشه یابی و کنکاش کنیم که در بحبوحه جنگ تحمیلی و به کارگیری جوانان برای شکستن دژهای دژخیمان ستمگری، راهبران و فرماندهان آن در چه سنی بودند که مردم گوش به فرمان‌شان همیشه آماده در میدان حاضر می‌شدند در همین چند سال گذشته انقلاب اسلامی کدام جوان در مسند فرمان نشسته و شور داری کرده؟ این نیز بگذرد بگذریم... این تحقیر شایسته پدر نیست. به یاد آن روز که دست گرفت و راه رفتن آموخت. بازنشسته‌انسانی از تجربه است، از کلاس بیرونش کنید، به صنعت راه مدهیدش، به سیاست نبریدش، به کار مگیریدش... حاصل می‌شود چه؟! به قول مولانا: جان من است او هی مزیندش -

آن من است او هی مبریدش  
حال ما شد آنچه در مقننه شد و شنیدیم حرف‌های سازمان بازنشستگی همه را با خود می‌بریم همه این سرزنش را ولی به دل نمی‌گیریم...

در همین نزدیکی تهران منطقه‌ای است به نام خشک‌رود. این منطقه به همت مرد ۸۵ ساله‌ای به نام حاج احمد فصیح توانسته برای شهر زرنده و استان مرکزی و کل کشور آبروداری کند. او به تنهایی سالانه دوهزار تن گندم و یک هزار تن جو تحویل سیلوهای کشور می‌دهد و می‌گوید اگر دلم به شکم گرسنگان نمی‌سوخت روزی یکی دو ساعت آب چاه را به بطری می‌کردم و ده روز معادل تولید گندم و جو سالانه پول به جیب می‌زدم. این اندیشه پیر است: سیر کردن شکم گرسنگان و کمک به آبادانی بجای پول در جیب خویش ریختن. به یاد بیاوریم که در سه دهه گذشته چه تعریفی از بازنشسته داشته‌ایم و با خود بیاندیشیم که این کلمه بازنشسته به کی و چه زمان بر فرد اطلاق می‌شود و پس از حیات سی سال کاری آنانکه بر مسند نشسته‌اند و امروز به ما فخر می‌فروشند برآستی می‌بایست اینگونه و این چنین به مردان و زنانی که گنجینه علم و تجربه‌اند بنگرند.

جوامع در حال توسعه از یک سو با موانع ساختاری درونی برای توسعه مواجه‌اند و از سوی دیگر به جهت

مشغول تنظیم خبر مدیرعامل صندوق بازنشستگی کشوری بودیم که نسبت شاغلین و بازنشستگان برعکس شده که طرح دو فوریتی عدم استفاده از بازنشستگان در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید، هر دو خبر روز بود یکی از قوه مجریه و دومی از قوه مقننه و حاصل به قول همکاران تحریریه این است که در این دوره دیگر بچه‌ها برای پدرها تصمیم می‌گیرند که چقدر بخورد، چه بپوشد، چه مقدار راه برود و چه اندازه بخوابد... پدر اگر دلش یک بستنی بخواهد به هزار دلیل که یکی دیابت و دیگری چربی و... است نه اجازه خوردن دارد و جالبتر اگر هم نباشد هیچ بیماری کو پول خرید، پدر برای رفتن به مراسم جشن و ختم فامیل و دوست و همسایه نه لباس دارد و نه هزینه رفت و آمد. بچه‌ها خواسته‌اند که پدر چنین باشد، آخر پدر بازنشسته است و خدا نکند که پدر بازنشسته باشد آن هم از نوع فرهنگی یعنی کسی که در خدمت استاد فرزوان فر، ابوالقاسم معینی، علی اصغر حکمت، مهدی محقق و ده‌ها و صدها فرزانه علم و عمل آموخته دیگر از مکتب ملا اسماعیل تا فلسفه افلاطونی استاد جلال همایی را بشناسد و کنون بیکار باشد حال همین کوه تجربه شده صفت‌نشین شیر و جالب اینکه بقال محله به طعنه می‌گوید: آنان که در صف‌اند بازنشسته نباشند و بازنشسته‌ها تنها کارش را هم از دست داد خرید شیر از بقالی!

بگذریم، بگذارید بی پرده سخن بگویم با یک نمونه. پیشترها مهندسی از جهاد کشاورزی از همین جوانان امروزی آمده بود ولایت ما تا آفت یابی کند در زمین‌های کشت آبی و دیم گندم و جو، چند نفر از کشاورزان او را همراهی می‌کردند و متاسفانه مامور دولت فرق سنبله گندم و جو را نمی‌شناخت و نمی‌دانست و این نیز به کنار. شنیده‌ایم که اسکندر دستور داد هیچ پیری در سپاه من نباشد، پسری چون نگاهداری برای پدر نمی‌داشت پدر را به همراه آورد، در منطقه‌ای سپاه به مشکل برخورد و پدر پیر به پسر جوان گفت زیر سم اسبت نمد پیچ تا صدای سم ستوران، سپاه مقابل را باخبر نکند، و اسکندر زین تفکر و عمل جوان بسیار خشنود شد و از او پرسید چگونه به این درایت رسیدی و جوان گفت تدبیر پدر پیرم بود که همراه من است. لسان الغیب حافظ چه خوش گفته است که:

بی پیر مرو تو در خرابات - هر چند سکندر زمانی  
در همین باب رودکی نیز چنین می‌گوید:  
شدم پیر بدینسان و تو هم خود نه جوانی - مرا سینه